

سیزده تز و چند تفسیر درباره سیاست امروز^۱

نویسنده: آلن بدیو

ترجمه آزالیا شاه‌نظری و پارسا زنگنه

مقدمه: اقتران^۲ جاری تحلیلی دقیق را می‌طلبد؛ اگر بخواهیم دقیقه سیاسی را بفهمیم و یک استراتژی در قبال آن اتخاذ کنیم، آلن بدیو این وظیفه را بر عهده می‌گیرد و سیزده تز در باب سیاست جهانی امروز مطرح می‌کند. او با توجه به شرایط تزه، یک استراتژی سازمان‌دهنده را نیز به چپ‌ها پیشنهاد می‌دهد. این مقاله ابتدا از L'Obs در تاریخ ۲ سپتامبر ۲۰۲۲ منتشر شده است (ورسو بوکز).

تز ۱. اقتران جهانی یکی از هژمونی‌های ارضی و ایدئولوژیک سرمایه‌داری لیبرال است. شرح: این تز چنان بدیهی و پیش‌پافتاده است که نیازی به تفسیرش نمی‌بینم.

تز ۲. این هژمونی به هیچ وجه در بحران به سر نمی‌برد، چه برسد به کما؛ اما در یک توالی به‌طور خاص شدت‌مند و بدعت‌گذارنده از آرایش خود است.

شرح: دو موضع مخالف در خصوص سوژه جهانی شدن سرمایه‌داری که امروزه کاملاً هژمونیک است، وجود دارد. هر دو موضع به‌طور یکسان جعلی هستند. اولی موضع محافظه‌کارانه است: سرمایه‌داری، به ویژه در معیت «دموکراسی» پارلمانی، فرمی است که بشریت آن را با قاطعیت در مورد سازمان‌بندی اقتصادی و اجتماعی خود به اثبات رسانده است. این در واقع پایان تاریخ^۳ است، مثل آنکه فوکویاما روزگاری باب کرده بود. دومی موضع چپ است: سرمایه‌داری وارد بحران نهایی خود شده، و یا حتی در حال حاضر مرده است. موضع اول صرفاً تکرار فرآیند ایدئولوژیک است که در اواخر دهه ۱۹۷۰ از سوی روشنفکران بریده از

^۱ [Thirteen theses and some comments on politics today](#)

^۲ conjuncture؛ یا همانند: ترکیبی از رخداد‌های کریتیکال که همزمان روی می‌دهند. - م (مترجم). این اصطلاح [بیشتر] توسط مارکسیست‌های ساختارگرا مورد استفاده قرار می‌گیرد؛ (نگاه کنید به لویی آلتوسر) آن هم برای اشاره به وضعیت مشخص روابط سیاسی-اقتصادی و به‌ویژه [مناسبات] طبقاتی که در یک جامعه خاص و در یک برهه زمانی خاص موجود است (منبع: آکسفورد). - م.

^۳ the end of history

«سال‌های سرخ» (۱۹۶۵-۱۹۷۵) آغاز شد که شامل حذف ساده فرضیه کمونیستی از حوزه امکان‌ها بود. این امر باعث شد تا [فعالیت‌های] پروپاگاندای غالب آسان‌تر صورت بگیرند: دیگر چه نیاز است که از شایستگی‌های (مشکوک) سرمایه‌داری تقدیر و تشکر کنیم، همین که به جهانیان بگوییم واقعیات ([فروپاشی] اتحاد جماهیر شوروی، لنین، استالین، مائو، چین، خمرهای سرخ، احزاب کمونیست غربی و غیره) را ببینید خودش کافی است؛ زیرا واقعیات خودشان نشان می‌دهند که در این مرحله هیچ چیز دیگری ممکن نیست، الا «توتالیتاریانیسم» جنایتکار.

در مواجهه با این حکم غیرممکن، تنها پاسخ این است که فرضیه کمونیستی را که فراتر از آزمایش‌های چندپاره قرن گذشته ارزیابی می‌شود، از نظر امکان، قدرت و ظرفیت‌رهای بخش آن، دوباره برقرار کنیم. این همان چیزی است که اکنون در حال رخ‌دادن است و ناگزیر اتفاق نیز خواهد افتاد. و من در همین متن سعی دارم برای‌تان درباره اتفاق افتادنش بگویم. طرح سناریوهایی تحت عنوان سرمایه‌داری رنگ‌پریده یا سرمایه‌داری مُرده، بر چنین مواردی استوارند: بحران مالی سال ۲۰۰۸، نابسامانی‌های پولی-تورمی ناشی از همه‌گیری کووید-۱۹، و اپیزودهای بی‌شماری از فساد که روزانه فاش می‌شوند. سناریست‌ها به این نتیجه می‌رسند که یا این دقیقه انقلابی است، یا اینکه برای فروپاشی «نظام» فقط یک فشار قوی لازم است (چپ‌گرایی کلاسیک)؛ یا اینکه تنها لازم است از همه چیز بکنیم و برویم؛ مثلاً بنزیم به روستاها و یک زندگی هوشیارانه که توأم با احترام به طبیعت باشد را برگزینیم؛ زیرا در این صورت می‌فهمیم که می‌توانیم «فرم‌های زیستی» کاملاً جدیدی را سازمان‌بندی کنیم، و بدین ترتیب دست به اقدامی زده‌ایم که در نهایتش ماشین‌ویرانگر سرمایه‌داری در خلاء به مرگ نهایی خود خواهد رسید (بودیسم بوم‌شناختی). اینها دیگر چه سخنی‌ست؟ به کل بریده از واقعیت.

اولاً، بحران سال ۲۰۰۸ یک بحران کلاسیک و دلیلش هم تولید مازاد بود (خانه‌های زیادی در ایالات متحده ساخته شدند و به صورت اعتباری به افراد ورشکسته فروخته شدند). و تکثیر آن در زمان مناسب موجب شد تا شرایط به منظور ایجاد یک نیروی محرک تازه برای سرمایه‌داری فراهم شود.^۱ این نیروی محرک با توالی قدرتمند تمرکز سرمایه، با جارو کردن ضعفاً، تقویت اغنیاء، و در خلال - یک دستاورد بسیار مهم - «قانون‌گذاری اجتماعی»^۲ که ناشی از پایان جنگ دوم جهانی بود، تا حد زیادی منحل شد. پس این خانه‌تکانی دردناک یک بار صورت گرفته، و «بازیابی» اکنون مشهود است. دوماً، هنوز خیلی مانده تا سرمایه‌داری به اراضی وسیع جدید، و نیز تنوع تشدید و بسیط بازار جهانی برسد. تقریباً تمام آفریقا،

^۱ منظور سیاست‌های انبساطی دولت آمریکا در خصوص اقتصاد بود. در تمام دهه ۲۰۱۰ و تا همین حالا آمریکا سیاستی انقباضی را پیش گرفته، به طوری که اکنون بهره‌وام‌ها نسبت به گذشته به طرز فزاینده افزایش یافته که این تنها نمودی کوچک از این سیاست است. - م.

^۲ social legislation

بخش مال‌التجاره^۱ آمریکای لاتین، اروپای شرقی و هند، همگی «در [حال] گذار» هستند، یا مناطق غارت^۲ که کشورهای «رو به توسعه» هستند و استقرار بازار در آن مکان‌ها در مقیاسی بزرگ امکان‌پذیر است و می‌تواند از نمونه ژاپن یا چین پیروی کنند.

واقعیت این است که سرمایه‌داری در ذات خود فاسد است. چگونه یک منطق جمعی که تنها هنجارهای آن «سود و رای هر چیز» و رقابت جهانی همه علیه همه هست، می‌تواند از فساد گسترده جلوگیری کند؟ «موارد» شناسایی شده فساد، و یا پاکسازی محلی برای اهداف پروپاگاندایی یا تسویه حساب بین دسته‌های رقیب، صرفاً متعلق به اپراسیون‌های جانبی [منطق سرمایه‌داری] هستند. سرمایه‌داری مدرن، و بازار جهانی، که با چند قرن موجودیت خود از نظر تاریخی یک فرماسیون اجتماعی جدیدالتأسیس به حساب می‌آید، تنها پس از یک دوره استعماری (از قرن شانزدهم تا بیستم) که در آن اراضی فتح شده تحت انقیاد و بردگی یک بازار محدود و حمایت‌گرای^۳ کشوری یکپارچه درآمد، حالا فتح سیاره زمین را آغاز کرده است؛ بسیار هم خوب! غارت، امروزه امری جهانی شده، همانطور که پرولتاریا، که اکنون از هر کشوری در جهان ناشی می‌شود، جهانی شده است.

تز ۳. با این همه، در این هژمونی، سه تا تناقض فعال وجود دارد:

(۱) بُعد الیگارشیکی که بواسطه تسلط سرمایه توسعه‌ای افراطی یافته، فضای کمتری را برای ادغام مالکان [و اربابان] جدید در این الیگارشی باقی می‌گذارد. از این رو احتمال ابتلا به تصلب قتدارگرایانه^۴ نیز وجود دارد.

(۲) ادغام مدارهای مالی و تجاری در یک بازار جهانی واحد، با ابقاء در سطح حفاظت و کنترل توده‌ای، و [ابقاء در] سطح فرم‌های ملی که ناگزیر وارد رقابت می‌شوند، در تضاد قرار می‌گیرد. از این رو احتمال وقوع جنگی سیاره‌ای وجود دارد که منجر به ایجاد دولتی به وضوح هژمونیک می‌شود، که سلطه آن، سراسر بازار جهانی را شامل خواهد شد.

(۳) امروزه این تردید وجود دارد که آیا سرمایه، در خط توسعه کنونی خود، می‌تواند نیروی کار سراسر جمعیت جهان را ارزش‌گذاری کند؟ از این رو، این خطر وجود

^۱ good

^۲ بنگرید به شرح تز ۱۳. -م.

^۳ protectionist

^۴ authoritarian sclerosis

دارد که توده‌ای از مردم کاملاً محروم در مقیاسی جهانی تشکیل شود؛ منظور مردمی که محرومیت موجب می‌شود که آنها از نظر سیاسی خطرناک شوند.

شرح:

(۱) اکنون در نقطه‌ای هستیم که ۲۶۴ نفر مالکیت چیزهایی را در اختیار دارند که معادل با دارایی سه میلیارد نفر مابقی است - و این تمرکز مالکیت همچنان ادامه خواهد داشت. در اینجا، یعنی فرانسه، ۱۰ درصد از جمعیت بیش از ۵۰ درصد از کل ثروت را در اختیار دارند. اینها تمرکز مالکیت هستند؛ آن‌هم بدون اینکه در مقیاس جهانی سابقه‌ای پایدار داشته باشند. و هنوز مانده که به چنین سابقه‌ای برسند. آنها جنبه‌ای هیولایی دارند. این امر اگرچه به‌طور بدیهی تا ابد متضمن پایداری آنها نخواهد شد، اما ملازم استقرار سرمایه‌داری و حتی موتور اصلی آن است.

(۲) هژمونی ایالات متحده به‌طرزی فزاینده تضعیف می‌شود. اکنون چین و هند ۴۰ درصد از نیروی کار جهان را در اختیار دارند. این نشان‌دهنده یک صنعتی‌زدایی ویرانگر در غرب است. در واقع، کارگران آمریکایی اکنون تنها ۷ درصد از نیروی کار جهانی را تشکیل می‌دهند و اروپا از این هم کمتر. نتیجه این تضادها این است که نظم جهانی که هنوز به دلایل نظامی و مالی تحت سلطه ایالات متحده قرار دارد، شاهد ظهور رقبایی باشد که آنها نیز سهم خود را از حاکمیت بر بازار جهانی بخواهند. اکنون درگیری‌ها در خاورمیانه، آفریقا و دریاهای چین آغاز شده است. این درگیری‌ها ادامه خواهند یافت. آنها بی‌توقف خواستار سهم خود هستند. پس جنگ افق این وضعیت است، همانطور که این امر در قرن گذشته با دو جنگ جهانی و کشتار بی‌وقفه استعماری مدلل شد، و اکنون نیز جنگ اوکراین آن را تایید می‌کند.

(۳) در حال حاضر احتمالاً بین دو تا سه میلیارد نفر هستند که نه مالک، نه دهقانان بی‌زمین، نه کارمندان خرده‌بورژوا و نه کارگر اند. آنها در جستجوی مکانی برای زندگی در جهان سرگردانند و پرولتاریای کوچرو^۱ را تشکیل می‌دهند که اگر سیاسی شوند، به تهدیدی بسیار قابل توجه برای نظم مستقر تبدیل می‌شوند.

تز ۴. در ده سال گذشته، جنبش‌هایی متعدد و گاه شدید شورش‌ی وجود داشته، که علیه این یا آن جنبه از هژمونی سرمایه‌داری لیبرال طغیان کرده‌اند. اما آنها نیز منحل شدند، آن‌هم بدون اینکه برای سرمایه‌داری مسلط مسئله‌ای اساسی ایجاد کنند.

شرح: این جنبش‌ها چهار نوع بوده‌اند؛

^۱ nomadic

(۱) شورش‌هایی مختصر و محدود به یک جای خاص. شورش‌های بزرگ و خودجوش در حومه شهرهای بزرگ، به عنوان مثال لندن و پاریس، که معمولاً در پی قتل جوانان توسط پلیس صورت می‌پذیرفت. این شورش‌ها یا فاقد حمایت گسترده از سوی مردم وحشت‌زده بودند، در نتیجه بی‌رحمانه سرکوب شدند؛ یا با بسیج گسترده «بشر دوستانه»، و با متمرکز شدن بر خشونت پلیس، و غیرسیاسی دنبال شدند - به این معنا که هیچ اشاره‌ای نکردند به ماهیت دقیق این سخت‌گیری‌ها و سودی که سلطه بورژوازی در نهایت از آنها می‌ستاند.

(۲) قیام‌هایی مستمر، اما بدون ایجاد هیچ تشکیلاتی^۱. جنبش‌های دیگری بودند، به‌ویژه در جهان عرب، که هم از نظر اجتماعی بسیار گسترده‌تر [از سایرین اروپایی یا آمریکایی] بودند و هم برای هفته‌ها ادامه داشتند. آنها فرم کانونی استقرار میدانی به خود گرفتند. این جنبش‌ها عموماً از طریق اغواشدن با انتخابات، سرکوب شدند. مورد مصر بارزترین آنها بود: یک جنبش بسیار گسترده، با شعار متحدکننده و منفی «مبارک برو بیرون» و با موفقیت ظاهری (مبارک قدرت را ترک کرد، حتی دستگیر شد)، که ناتوانی پلیس در تصرف میدان را برای مدت طولانی در پی داشت، و اتحاد صریح میان مسیحیان قبطی و مسلمانان را و همچنین بی‌طرفی ظاهری ارتش را. اما، در انتخابات، این حزب اخوان المسلمین بود که با حضور در توده‌های مردمی - البته نه با حضوری چندان در جنبش - با قاطعیت پیروز شد. سپس فعال‌ترین بخش جنبش با دولت جدید مخالفت کرد، و بدین ترتیب، راه را برای مداخله ارتش گشود، و ارتش هم ژنرال السیسی^۲ را در مسند قدرت قرار داد. او بی‌رحمانه تمام مخالفان را، یعنی ابتدا اخوان المسلمین و سپس انقلابیون جوان را سرکوب کرد و در واقع رژیم قدیمی را به شکلی بدتر از قبل دوباره برقرار ساخت. ماهیت دایره‌ای این اپیزود خاص، قابل توجه است.

(۳) جنبش‌هایی که منجر به ایجاد یک نیروی سیاسی جدید شده‌اند. جنبش در برخی موارد توانسته شرایط را برای ظهور یک نیروی سیاسی جدید، که متفاوت از نیروهای معمولی پارلمانتاریانیسم باشد، فراهم کند. این امر در مورد سیریزا^۳ در یونان صادق بود؛ جایی که شورش‌ها، به‌طور ویژه، هم فراوان و هم خشن بودند. و همچنین در مورد پودموس^۴ در اسپانیا. این نیروها در اجماع پارلمانی جمله منحل شدند. در یونان، دولت سپراس^۵ بدون اینکه مقاومتی قابل توجه از خود

^۱ without an organizational creation

^۲ El-Sisi

^۳ Syriza

^۴ Podemos

^۵ Alexis Tsipras

نشان دهد، در برابر دستورات کمیسیون اروپا^۱ تسلیم شد، و کشور را به همان مسیر ریاضتی بی‌پایان سابق بازگرداند. در اسپانیا، پودموس نیز، در بازی^۲ ترکیب‌های پارلمانی، یعنی از دولتی گرفته تا اپوزیسیون گرفتار شد. اکنون در این خلاقیت‌های تشکیلاتی هیچ ردی از سیاست‌های واقعی به ظهور نمی‌رسد.

۴) جنبش‌هایی با استمرار نسبتاً طولانی، اما بدون اثرات مثبت قابل توجه. در برخی موارد، جدا از چند اپیزود تاکتیکی کلاسیک (مانند «کنترل» تظاهرات کلاسیک توسط گروه‌هایی که برای مقابله با پلیس برای چند دقیقه مسلح شده‌اند)، فقدان نوآوری سیاسی به این معنی بوده که، در مقیاس جهانی، این فیگور ارتجاع محافظه‌کارانه بوده که بازسازی شده‌است. به عنوان مثال، در ایالات متحده آمریکا که ضربه متقابل غالب «جنبش اشغال وال استریت»^۳ چیزی الا روی کار آمدن ترامپ نبود؛ و همچنین در فرانسه که مکرون نتیجه جنبش «ایستاده در شب»^۴ بود. در واقع، مکرون کمی بعد، تنها هدف «جنبش جلیقه‌زردها»^۵ شد که به‌طور تئوریک جنبشی خرده‌بورژوازی بود. مانند تمام این جنبش‌ها، که رهبران‌شان صراحتاً با ریشه‌کنی مالکیت بورژوازی دشمنی دارند، و در واقع خواهان حمایت قوی‌تر دولتی برای جنبش [خود] هستند، نتیجه فقط بر تشریفات دولتی تأثیر گذاشت و تنها هدف آن مکرون شد. و در نهایت، نتیجه باشکوه، چیزی نبود الا انتخاب مجدد مکرون؛ نتیجه‌ای که فقط شایسته مضحکه‌ها و دام‌هایی است که نظام پارلمانی برای موکلان خود در نظر گرفته است.

۵. غیاب سیاست – و حتی دشمنی با سیاست – آن هم در فرم‌های گوناگون، علت ناتوانی جنبش‌های دهه اخیر است. این امر با علائم فراوانی قابل تشخیص است. در زیر سطح تمایلات منفی و تسلیم‌شدن دائمی‌شان در برابر مناسک انتخاباتی، [همیشه] یک نام قلبی وجود داشته است: «دموکراسی».

شرح: بیایید به‌طور ویژه، نشانه‌های یک سوپژکتیویته سیاسی بسیار ضعیف را برشمریم؛

^۱ European Commission

^۲ game

^۳ Occupy Wall Street (OWS)

^۴ Nuit debout

^۵ Gilets jaunes

^۶ sentiments

- (۱) شعارهای وحدت‌بخش منحصرأ منفی: «علیه» این یا آن، «مبارک برو بیرون»، «مرگ بر الیگارشوی یک درصدی»، «قانون کار را رد کنید»، «هیچکس پلیس را دوست ندارد» و غیره.
- (۲) غیاب یک زمانمندی طولانی: هم با پیش چشم‌داشتن شناخت گذشته، می‌توان یک‌چنین غیابی را عملاً در جنبش‌ها دید (الا چند کاریکاتور)؛ و هم با مدنظر قراردادن اینکه هیچ ارزیابی مبتکرانه دیگری پیشنهاد نشده، الا پیش‌بینی آینده، آن‌هم در محدوده ملاحظاتی انتزاعی درباره رهایی یا رهاسازی.
- (۳) واژگانی که عمدتاً از حریف وام گرفته شده‌اند. این امر بیش از هر چیز در مورد مقوله‌ای دوپهلوی مانند «دموکراسی» صدق می‌کند؛ یا استفاده از مقوله «زیست»، [وضعیت] «زیست ما» که تنها پوسته‌ای بی‌اثر از مقولات وجودی در کنش جمعی است.
- (۴) آیین مذبحخانه «نوظهوری» و بی‌اعتنایی به حقایق ثابت‌شده. این نکته، نتیجه مستقیم آیین تجاری «نوظهوری» [یا تازگی] محصولات است. و نیز، نتیجه مستقیم یک اعتقاد همیشگی است: چیزی در حال «شروع» است که در واقعیت بارها اتفاق افتاده است. این امر، در عین حال، ما را از آموختن عبرت‌های گذشته، و از فهم مکانیسم چندبارگی ساختاری^۱ باز می‌دارد، و همچنین ما را به دام «مدرنیته‌های» جعلی می‌کشاند.
- (۵) یک مقیاس زمانی^۲ ابزورد. این مقیاس زمانی، که بر اساس مدار پول-کالا-پول^۳ مارکس مدل‌سازی شده، فرضش را بر این گرفته که مسائلی مانند مالکیت خصوصی و تمرکز آسیب‌شناختی ثروت را، که برای هزاران سال امری معلق بوده‌اند، می‌توان با چند هفته «جنبش» پس زد و یا حتی حل‌شان کرد. در واقع آنها این فرض را لحاظ نمی‌کنند که یک بخش مال‌التجاره از مدرنیته سرمایه‌داری، که صرفاً از نسخه مدرن سه‌گانه «خانواده، مالکیت خصوصی و دولت» بافته شده، حدود چند هزار سال پیش و در اوایل «انقلاب» نوسنگی^۴ ایجاد شد. بنابراین، منطق کمونیستی، تا آنجا که به مسائل اصلی تشکیل‌دهنده‌اش ربط پیدا می‌کند، منطقی است که موقعیت‌مندی‌اش در مقیاس قرن‌ها صورت پذیرفته است.
- (۶) ناتوانی در برابر دولت. آنچه اکنون مطرح است، ناچیزشمردن دائمی منابع دولت در مقایسه با منابع موجود و در اختیار این یا آن «جنبش» است. دولت از حیث در اختیارداشتن نیروی مسلح، قدرتمندتر از جنبش‌هاست. گذشته از این، دولت از حیث توان فرآوری مبتنی بر فساد هم قدرتمندتر است:

^۱ structural repetition

^۲ time scale: مقیاس زمانی یک رویداد: مدت زمانی است که رخدادی در طی آن اتفاق می‌افتد. - م.

^۳ money—commodities—money

^۴ Neolithic 'revolution'

یعنی کارآیی فساد «دموکراتیک» که نماد آن پارلمانتاریانیسم انتخاباتی است، و میزان تسلط ایدئولوژیک این فساد، بر اکثریت قریب به اتفاق جمعیت. همه اینها دست پایین گرفته می‌شوند.

(۷) ترکیب کردن ابزارهای نامتجانس، آن هم بدون هیچ‌گونه ارزیابی‌ای درخصوص گذشته دور یا نزدیک آن ابزار. آنها از روش‌هایی که حداقل از «سال‌های سرخ» (۱۹۶۵-۱۹۷۵) یا حتی در طی دو قرن اخیر مورد استفاده قرار گرفته، هیچ نتیجه‌گیری‌ای نمی‌کنند و همین باعث شده که نتوانند روش‌هایی را به‌طور گسترده متداول کنند؛ مثلاً: اشغال کارخانه‌ها، اعتصابات اتحادیه‌های کارگری، تظاهرات قانونی، تشکیل گروه‌هایی برای امکان رویارویی محلی با پلیس، هجوم به ساختمان‌ها، به انزوا کشاندن کارفرمایان در کارخانه‌ها و غیره. آنها حتی از تقارن‌های استاتیک^۱ آن روش‌ها هم نتیجه نمی‌گیرند؛ مثلاً در میادین اشغال‌شده توسط جمعیت و مجامع طولانی و تکراری هایپیر-دموکراتیک؛ در آنجاها از همه خواسته می‌شود تا سه دقیقه، صرف نظر از ایده‌ها و منابع کلامی خود، صحبت کنند، و هدف نهایی‌اش هم چیزی نبوده الا تکرار این تمرین [دموکراتیک].

تز ۶. ما باید مهم‌ترین تجربیات گذشته نزدیک را به‌خاطر بسپاریم و در شکست‌های آنها تأمل کنیم.

شرح: از سالهای سرخ تا امروز.

تفسیر تز ۵ ممکن است کاملاً بحث‌برانگیز، حتی بدبینانه و افسرده‌کننده به نظر برسد. علی‌الخصوص برای جوانانی که می‌توانند به‌طور مشروع در مورد تمام آن فرم‌هایی از کنش که من می‌خواهم به‌طور انتقادی مورد بازنگری قرار دهم، برای مدتی برانگیخته شوند. من شخصاً چه در [جنبش] می ۶۸ و چه در پسایندهای آن، دقیقاً و به همین ترتیب (به شکل جوانان امروزی)، مشتاقانه شرکت داشتیم، تا بتوانم نقاط ضعف آن جنبش‌ها را بسنجم. اگر شما نیز مانند من شرکت داشته‌اید، پس این نقدها برای‌تان قابل درک خواهد بود. من اکنون این حس را دارم که جنبش‌های اخیر، خود را از طریق [عمل] تکرار فرسوده می‌کنند؛ با تکرار مدل مخصوص اپیزودهای جدید و معروفی که آن را می‌توان «راست» جنبش می ۶۸ نامید؛ حال آنکه، چه این راست، از چپ کلاسیک مشتق شده باشد و یا چه از چپ آنارشیستی. منظورم از دومی همان چپ آنارشیستی است که قبلاً دم از «فرم‌های زیست» می‌زد و ما مبارزانش را «آنارکو-خواستارها»^۲ نامیدیم.

در سال ۱۹۶۸ چهار جنبش متفاوت با هم در آمیختند:

(۱) قیام دانشجویان جوان؛

^۱ static symmetries

^۲ anarcho-desirers

۲) شورش کارگران جوان در کارخانه‌های بزرگ؛

۳) اعتصاب عمومی به سازماندهی کنفدراسیون عمومی کارگران (اتحادیه‌های کارگری) با هدف مهار کردن دو شورش پیشین؛

۴) ظهور یافتن سازمان مائوئیستی - در کنار دیگر سازمان‌بندی‌های معارض - که تلاشی در مسیر رسیدن به سیاستی جدید بود. بنیان این امر، ترسیم یک محور منسجم و یکپارچه میان دو شورش نخست بود. شورش‌هایی برآمده از نیرویی ایدئولوژیک با نیرویی که ظاهراً می‌تواند آینده سیاسی راستین آنها را ترسیم و تضمین کند. در واقع رخداد فوق دست‌کم یک دهه طول کشید.

این واقعیت که آن رخداد در مقیاس تاریخی تثبیت نشده (که من به راحتی تصدیق می‌کنم) نباید در این معنی برداشت شود که ما در حال تکرار چیزی هستیم که در آن بازه زمانی هم اتفاق افتاده، آن هم بی‌آنکه حتی بدانیم در حال تکرارش هستیم.

در اینجا لازم است به خاطر داشته باشیم که انتخابات ژوئن ۱۹۶۸ مولد حزبی با اکثریت ارتجاعی بود که می‌توان آن را با فضای بسته «افق آبی»^۱ در پایان جنگ جهانی اول مقایسه کرد. نتیجه نهایی انتخابات مه/ژوئن ۲۰۱۷، با پیروزی ویران‌کننده مکرون، خدمتگزار مسلم سرمایه‌داری بزرگ جهانی همراه بود. این امر باید ما را به تأمل پیرامون مکانیسم تکرارشونده در تمام این موارد وادارد، صرفاً از این جهت که همان مکرون در سال ۲۰۲۲ دوباره هم انتخاب شد.^۲

تذکره ۷. سیاست درونی یک جنبش باید دارای پنج خصلت ویژه باشد که مرتبط با شعارها، استراتژی، واژگان، وجود یک اصل و یک بینش تاکتیکی روشن است.

^۱ the 'blue horizon' chamber: تکامل لباس متحدالشکل سربازان ارتش فرانسه، به منظور به روز رسانی یونیفرم‌های فرانسوی در دهه قبل از شروع جنگ جهانی اول آغاز شد. این روند در سال ۱۹۱۲، با ظهور پارچه جدیدی به نام پارچه سه رنگ (drap tricolore) متشکل از ریسمان‌های آبی، سفید و قرمز ادامه پیدا کرد. با تأیید پارچه جدید زمانی که مشخص شد تولیدکنندگان رنگ قرمز (آلاریزین مصنوعی) در این فرآیند، همگی آلمانی هستند، تولید پارچه با حذف نخ قرمز اصلاح شد. با این حال، با شروع جنگ‌های عملیاتی در اوت ۱۹۱۴ تنها مقدار محدودی از پارچه سه رنگ تولید شده بود که بسیار کمتر از مقدار مورد نیاز بود. فوریت دستور وزارت جنگ فرانسه به تولیدکننده بزرگ پارچه‌های صنعتی، باسلان (Baslan) با درخواست تولید یک نمونه سایه روشن‌تر از یونیفرم موجود، در رنگ (gris de fer bleuté) آبی فولادی-خاکستری در اواسط آگوست ۱۹۱۴ آغاز شد و طبق تصمیم رسمی در ۲۵ نوامبر ۱۹۱۴، رسماً به عنوان آبی روشن (bleu clair) معرفی شد. با این اوصاف پیرو مقاله‌ای در مجله L'Illustration در ژانویه ۱۹۱۵ با اشاره به یک پالتو جدید آبی - خاکستری به نام «رنگ افق»، عموماً این رنگ با عنوان آبی افق ثبت شد. اما از آن زمان تا کنون به عنوان یک اصطلاح رسمی پذیرفته نشده است. در همین راستا پیوند زیر را دنبال کنید. - م.

<http://www.151ril.com/content/gear/uniforms/13>

^۲ در همین راستا پیوند زیر را دنبال کنید - م.

لوردون، فردریک؛ (۲۰۲۲). *اولترا-تولیبالیسم: نگاه خوک‌ها*. (ترجمه پارسا زنگنه). <https://www.tajrishcircle.org/polif1/>

شرح؛

- (۱) شعارهای اصلی باید ایجابی و باز نمود عزمی راسخ باشند و تنها به شکواییه و تقبیح بسنده نکنند. تداوم این رویکرد، حتی به محض اینکه سوژه فردی از وحدت منفی فراتر رفت هم باید ادامه داشته باشد، حتی اگر تقسیم درونی را در پی داشته باشد.
- (۲) شعارها باید توجیهی استراتژیک داشته باشند؛ یعنی: مبتنی بر دانشی باشند که جنبش از مسائلی که در مراحل قبلی به آنها پرداخته، کسب کرده است.
- (۳) واژگان مورد استفاده باید کنترل شده و منسجم باشند. برای مثال: امروزه «کمونیسم» با «دموکراسی» آشتی ناپذیر است. «برابری» با «آزادی» ناسازگار است. هرگونه اطلاق صریح از یک لفظ هویت طلبانه، نظیر «فرانسوی»، یا «جامعه بین‌المللی»، یا «اسلام‌گرا» یا «اروپا»، و همچنین اصطلاحاتی که ماهیت روان‌شناختی دارند، مانند «میل»، «زیستن»، «شخص»، و هر اصطلاح مرتبط با موازین دولتی، شامل «شهروند»، «برگزیننده» و به همین منوال ... تا پایان، باید ممنوع شوند.
- (۴) یک قاعده کلی، آنچه که من آن را «ایده» می‌نامم، باید به طور مستمر با وضعیت مواجه شود، تا آنجا که به صورت محلی، حامل یک امکان نظام‌مندِ ضد سرمایه‌داری باشد. در اینجا باید از مارکس نقل قول کنیم که وظایف مبارزان و اسلوب حضور یافتن آنها در جنبش‌ها را تعریف می‌کند: «کمونیست‌ها در همه‌جا از هر جنبش انقلابی که بر ضد نظام اجتماعی و سیاسی موجود باشد، پشتیبانی می‌کنند. آنها در تمام این جنبش‌ها مسئله مربوط به مالکیت را، مستقل از درجه توسعه‌اش در آن مقطع، به عنوان مسئله اصلی پیش می‌برند».
- (۵) به لحاظ استراتژیکی، همواره ضروریست که جنبش را تا حد امکان به توده‌ای متفق و جمع‌شونده نزدیک کرد، تا خط فکری و هر موضوعی که به گونه‌ای اثربخش دارای ماهیتی روشن‌گر است، به اشتراک گذاشته شود. همانطور که مارکس می‌گوید، فعالان سیاسی بخشی از جنبش عمومی هستند. آنها خود را از آن مستقل نمی‌بینند. آنها صرفاً خود را با توانمندی‌شان در ثبت آن جنبش، آن هم در یک دیدگاه فراگیر، تشخیص می‌دهند؛ زیرا از این طریق می‌توانند مسیر بعدی را بیش‌بینی کنند. در این صورت، دیگر هیچ‌کدام از آنچه در سطور بالا توصیف شد برای آن فعالان بر دیگری ارجحیت پیدا نمی‌کند؛ حتی تحت عنوان وحدت که به‌طور سوژکتیو می‌تواند با مفاهیم محافظه‌کارانه بر یک جنبش بزرگ تسلط یابد. پیشینه انقلاب‌ها نشان می‌دهد که دقایق حساس سیاسی در نزدیک‌ترین زمان شکل‌گیری اجماع عمومی، هویدا می‌شود، یعنی همان لحظه ابهام‌زدایی از تصمیم اتخاذ شده توسط سخنورانی که ممکن است در تضاد با یکدیگر نیز باشند.

ت‌ ۸. سیاست، به روح^۱ جنبش‌ها استمراری اخص می‌بخشد که باید با زمان‌مندی دولت‌ها مطابقت داشته باشد و صرفاً اپیزودی منفی نباشد که در تملک و تحت تسلط آنهاست. تعریف کلی [سیاست در اینجا] این است که بحثی را پیرامون شعارهایی که مناسب برای پروپاگاندای دائمی و همچنین جنبش‌های آتی باشند، در میان اجزا و مؤلفه‌های مختلف مردم^۲ و نیز در بزرگترین مقیاس ممکن، سازمان‌بندی کند. سیاست، چارچوب کلی این مباحث را تصریح می‌کند: امروزه تاکید می‌شود که دو راه مناسب برای سازمان‌بندی عمومی بشریت وجود دارد؛ شیوه سرمایه‌داری و شیوه کمونیستی. اولی فقط شکل معاصر آن چیزی است که از زمان انقلاب نوسنگی، یعنی از چند هزار سال پیش، وجود داشته است. دومی یک انقلاب جهانی و نظام‌مند را برای آینده بشریت مطرح می‌کند. این پیشنهاد دوم، از عصر نوسنگی شروع شده است.

شرح: در این نظر، سیاست مبتنی است بر وضعیت‌دهی در سطح محل، و نیز مبتنی است بر بحث گسترده و شعاری که وجود این دو راه را در وضعیت کنونی تبلور می‌سازد. از آنجایی که این شعار محلی است، تنها می‌تواند از تجربه توده‌های ذینفع ناشی شود. درست اینجاست که سیاست به ما این مهم را می‌آموزد: آنچه باعث می‌شود که مبارزه مؤثر برای راه کمونیستی شکل بگیرد، هر آن ابزاری است که در سطح محل موجود است. از این منظر، سرچشمه سیاست، تقابل آنتاگونیستی نیست، بلکه بررسی مستمر اندیشه‌ها، شعارها و ابتکاراتی است که می‌تواند وجود دو راه را در سطح محل، زیست بخشد؛ دو راهی که یکی‌شان حفظ آنچه موجود هست، می‌باشد و دیگری دگرگونی کامل آن بر اساس اصول مساوات‌خواهی است؛ امری که خود نیازمند تبلور شعار جدیدی نیز هست. این عملکرد با عنوان «کار توده^۳» نام‌گذاری شده است. ذات سیاست، به جز جنبش، کار توده‌ای نیز هست.

ت‌ ۹. سیاست در هر کجا و هر نقطه‌ای، اگر از طریق مردم وقوع یابد، دیگر خود را به فرم‌های مختلف تفکیک اجتماعی که توسط سرمایه‌داری سازمان‌بندی شده‌اند، تسلیم نمی‌کند.

^۱ spirit

^۲ the people

^۳ mass work

شرح: به بیان دیگر: نیاز به یک ماجراجویی مستمر به سوی سایر اقشار اجتماعی، به ویژه محروم‌ترین اقشار است. یعنی ماجراجویی در جایی که سرمایه‌داری ویرانگرترین اثر را می‌گذارد. این امر به‌طور ویژه برای جوانان روشنفکر که در تولد سیاست نو، همیشه نقشی تعیین‌کننده داشته‌اند، باید ضرورت باشد. در شرایط کنونی، در کشورهای ما و همچنین در مقیاس جهانی، اولویت باید به پرولتاریای عظیم کوچ‌گر داده شود؛ مانند دهقانان اوورنی^۱ یا بریتانی^۲ در گذشته، یعنی کسانی که وارد موجی کثیر و مخاطره‌آمیز می‌شدند تا در راه تداوم بقاء به عنوان کارگر به فرانسه بیایند؛ چراکه در آنجا، تداوم برای آنها به عنوان دهقانان بی‌زمین دیگر امکان‌پذیر نبود.

راهکار در این نمونه همچون سایر موارد باید تبیین بردبارانه^۳ لحظه‌ونقطه^۳ باشد: تشکیل جلسات و حتی جلسات بسیار کوچک در آغاز، جا انداختن اشعار و پخش آنها، گسترش مبنای کار [توده‌ای و جنبشی]، رویارویی با نیروهای مختلف محافظه‌کار محلی و... تمام این موارد باید در بازارها، اماکن، خوابگاه‌ها و کارخانه‌ها صورت پذیرد. این کارها سخت نیستند؛ در واقع زمانی که متوجه شوید که این‌ها شرط لازم برای معاندت و مبارزه کنش‌محور است، آنگاه برای تان شورمندانه نیز خواهند بود. یک گام مهم: سازمان‌بندی مدارس؛ به‌منظور گسترش دانش تاریخ جهانی مبارزه؛ مبارزه‌ای که همیشه میان این دو راه در جریان بوده، و ذکر موفقیت‌های این مبارزه و نیز بن‌بستی که اکنون دچارش شده‌است.

سازمان‌بندی‌هایی که بدین منظور پس از می ۶۸ وقوع یافتند، می‌بایست مجدداً سازمان‌یابی شوند. ما باید محور سیاسی را که پیش از این به آن اشاره شد، و امروز هم محوری بین جنبش جوانان، برخی روشنفکران و پرولتاریای کوچ‌گر است، بازسازی کنیم. این کار قبلاً اینجا و آنجا انجام شده. در حال حاضر این تنها وظیفه درست سیاسی است.

آنچه در فرانسه تغییر کرده، صنعتی‌زدایی از حومه شهرهای بزرگ است. این امر، حمایت طبقه کارگر را از جناح راست افراطی فراهم می‌کند. پس باید با تبیین چرایی و چگونگی قربانی شدن دو نسل از کارگران در طی چند سال، و با بررسی همزمان فرآیند سرمایه‌داری (یعنی صنعتی شدن شدیداً خشن آسیا)، با این امر در لحظه و در نقطه مبارزه کرد.

کار با کارگران یدی همیشه بلاواسطه امری بین‌المللی است، حتی در اینجا. از این نظر، ایجاد و توزیع یک روزنامه برای کارگران جهان بسیار جالب‌توجه خواهد بود.

^۱ Auvergne

^۲ Brittany

^۳ the spot

تز ۱۰. امروزه هیچ سازمان‌بندی سیاسی واقعی‌ای وجود ندارد. بنابراین، وظیفه این است که ابزارهای بازتأسیس آن را بفهمیم.

شرح: یک سازمان‌بندی، باید بانی زمینه‌های هادی و سنتزسازی کار توده‌ای و شعارهای محلی برآمده از آن باشد، تا آنها را در یک چشم‌انداز جهانی قرار دهد. این امر، هم جنبش‌ها را غنی‌تر می‌کند، و هم پیامدهای آنها را در درازمدت مورد نپاهش قرار می‌دهد. یک سازمان‌بندی، بر اساس ظرفیت درونی‌اش در راستای انجام وظایف مورد قضاوت قرار می‌گیرد؛ و نه مانند یک دولت بر اساس فرم و روبه‌های اجرائی‌اش. ما می‌توانیم از فرمولی از مائو استفاده کنیم: دربارهٔ این سازمان‌بندی می‌توان چنین گفت «آنچه را که از توده‌ها در فرمی سردرگم دریافت کرده، در فرمی دقیق به توده‌ها باز گرداند».

تز ۱۱. امروزه فرم کلاسیک حزب دیگر منسوخ شده است؛ زیرا حزب در آن زمان خود را نه با ظرفیتش برای انجام آنچه که در تز ۹ آمده (کار توده‌ای)، بلکه با ادعای «نمایندگی» طبقه کارگر یا پرولتاریا تعریف می‌کرد.

شرح: ما باید از منطق نمایندگی در تمامی فرم‌هایش عدول کنیم. سازمان‌بندی سیاسی باید تعریف ابزاری داشته باشد و نه اینکه نمایندهٔ ابزاری باشد. علاوه بر این، «نماینده» به معنای «هویت هر آن چیزی است که نمایندگی می‌کند». اما مگر هویت‌ها نباید از عرصه سیاسی حذف شوند؟

تز ۱۲. همانطور که قبلاً ملاحظه کردید، آنچه سیاست را تعریف می‌کند، رابطه با دولت نیست. به این معنا، سیاست «در فاصله^۱» از دولت رخ می‌دهد. با این حال، از نظر استراتژیک، شکستن دولت ضروری است؛ زیرا دولت نگهبان جهانی راه سرمایه‌داری است، به ویژه که پلیس حق مالکیت خصوصی ابزار تولید و مبادله نیز هست. همانطور که انقلابیون چین در جریان انقلاب فرهنگی اذعان داشتند، ما باید «از راست بورژوازی جدا شویم». بنابراین در اینجا کنش سیاسی نسبت به دولت، چیزی نیست الا اختلاطی از فاصله و منفی‌بودگی^۲. هدف، به‌طور بالفعل دولت است؛ زیرا به‌طرزی فزاینده در افکار متخاصم و جایگاه‌های سیاسی‌ای غرق شده که آن را به امری بیگانه تبدیل کرده‌اند.

^۱ at a distance

^۲ negativity

شرح: سابقه تاریخی این پرونده بسیار پیچیده است. به عنوان مثال، انقلاب ۱۹۱۷ روسیه چندین مقوله را به طور قطعی با هم ترکیب کرد: دشمنی گسترده با رژیم تزاری، از جمله در حومه شهر به واسطه جنگ؛ آمادگی ایدئولوژیک پرتنش و طولانی مدت، به ویژه در اقشار روشنفکر؛ شورش‌های کارگری که منجر به سازمان‌بندی توده‌ای حقیقی تحت نام شوراهای شد؛ قیام‌های سربازان به لطف بلشویک‌ها؛ و وجود یک سازمان‌بندی استوار و متنوع، که قادر به برگزاری جلسات با سخنورانی بود که از نظر اعتقادی و استعداد آموزشی درجه یک بودند. اما اگر نیک بنگرید، درمی‌یابید که تمام اینها با قیام‌های پیروزمندانه و یک جنگ داخلی وحشتناک اتفاق افتادند که در نهایت علیرغم مداخلات گسترده خارجی، انقلاب توسط اردوگاه انقلابی به پیروزی رسید.

اما انقلاب چین مسیری کاملاً متفاوت را دنبال کرد: راهپیمایی طولانی در روستاها؛ شکل‌گیری اجتماعات مردمی؛ یک ارتش سرخ واقعی؛ اشغال پایدار منطقه‌ای دورافتاده در شمال کشور که می‌شد در آنجا همزمان با تثبیت ارتش اصلاحات ارضی و تولیدی را هم به ورطه آزمایش گذاشت. کل این فرایند حدود سی سال به طول انجامید. علاوه بر این، به جای ترور استالینیستی دهه ۱۹۳۰، یک خیزش بزرگ دانشجویی و کارگری بر علیه اشراف‌سالاری کمونیستی به راه افتاد. این جنبش تکرارناشدنی که انقلاب فرهنگی پرولتری نامیده می‌شود، برای ما آخرین نمونه از رویارویی با فیگورهای بانفوذ دولتی به شمار می‌رود. هیچ یک از این مثال‌ها قابلیت فرانهادن به شرایط فعلی ما را ندارند؛ اما از تمام این ماجراجویی، می‌توان یک درس گرفت:

دولت، در هر فرم، به هیچ وجه، نمی‌تواند سیاست رهاسازی را نمایندگی یا معین کند. دیالکتیک جامع هر انقلاب سیاسی، چهار ترم را شامل می‌شود:

(۱) ایده استراتژیک مبارزه میان سرمایه‌داری و کومونیسم. این ایده، مقوله‌ای است که مایه و بات‌اک‌ی‌د بر آن و با در نظرگیری این فرض که بدون آن هیچ سیاست انقلابی‌ای ممکن نیست، نام «تمهید ایدئولوژیک عقیده»^۱ را بر آن نهاد.

(۲) سرمایه‌گذاری محلی بر روی این ایده، یا تکیه بر اصل سازمان‌بندی سیاسی در فرم کار توده‌ای. انتشار تمرکززدای هرآنچه‌ای که از حیث شعارشناسی^۲ و تجربیات کرداری^۳، برآمد پیروزمندانه این کار [توده‌ای] باشد.

^۱ ideological preparation of opinion

^۲ in terms of slogans

^۳ practical

۳) جنبش‌های مردمی^۱ در قالب رویدادهای تاریخی: جنبش‌هایی که در درون‌شان سازمان‌بندی سیاسی هم در جهت وحدت منفی و هم در جهت بهینه‌سازی تعیین‌ایجابی خود تلاش کند.

۴) اگر دولتی نماینده قدرت سرمایه‌داری باشد، باید قدرت آن دولت را، چه در مقابله رو در رو و چه از طریق محاصره، در هم شکست. و اگر آن دولت متعلق یا برآمده از راه کمونیستی باشد، باید چنین دولتی را در صورت لزوم با همان ابزار انقلابی‌ای نابود کرد که وقتی انقلاب فرهنگی چین^۲ تلاش کرد اختلالی مرگبار ایجاد کند، با آن ابزار نابودش کردند.

اکنون اقتران امروزین ما، چیزی نیست الا ابداع شیوه‌ای که این چهار ترم را به لحاظ عملی و تئوری در لحظه معاصر ما وضع‌گذاری کند.

تز ۱۳. سرمایه‌داری معاصر به نوعی در بن‌بست میان جهانی‌شدن بازار و خصلت ویژه عمدتاً ملی کنترل پلیسی و نظامی جمعیت‌ها قرار گرفته است. به عبارت دیگر: شکافی بین وضع کردن اقتصادی اشیاء که امری جهانی است و حفاظت دولتی بایسته از آنها که امری ملی باقی مانده، وجود دارد. این به معنای احیای رقابت‌های امپریالیستی در فرم‌های دیگر است. به رغم این تغییر در فرم خطر جنگ اما در حال افزایش است. اکنون در واقع جنگ در بخش‌های بزرگی از جهان وجود دارد. سیاست آینده در صورت توانمندبودن، موظف است که از وقوع یک جنگ همه‌جانبه که این بار قابلیت ایجاد مخاطره برای ماهیت موجودیت بشر را دارد، جلوگیری کند. پس انتخاب تاریخی این است: یا بشریت از فاز معاصر عصر نوسنگی که سرمایه‌داری است، جدا می‌شود و فاز کمونیستی آن را در مقیاس جهانی آغاز می‌کند. یا در همین فاز باقی می‌ماند و تا حد زیادی در معرض نابودی در یک جنگ اتمی قرار می‌گیرد.

شرح: امروزه قدرت‌های بزرگ از یک سو به دنبال همکاری در به ثبات رساندن امور جهان هستند، به ویژه از طریق مبارزه با سیستم حمایت‌گرایی^۳، اما از سوی دیگر برای استقرار هژمونی خویش با یکدیگر در جنگ نیز هستند. نتیجه، پایان یافتن آن کردارشناسی^۴ استعماری است که به‌طور مستقیم مانند اقدامات

^۱ Popular

^۲ Chinese Cultural Revolution

^۳ protectionism

^۴ practices

فرانسه یا انگلیس در قرن نوزدهم، یعنی اشغال نظامی و اداری کل کشورها صورت می‌گرفت. کردار [شناسی] جدید اما، همان چیزی است که من پیشنهاد می‌کنم آن را منطقه‌بندی^۱ بنامیم: در کل مناطق (عراق، سوریه، لیبی، افغانستان، نیجریه، مالی، آفریقای مرکزی، کنگو و غیره) دولت‌ها تضعیف و نابود می‌شوند و امر یغماگری [یا غارت] به امر غارت منطقه به منطقه تبدیل می‌شود. در این مناطق، عرصه برای گروهک‌های مسلح و همچنین تمام غارتگران سرمایه‌دار کره زمین باز است. از طرف دیگر، دولت متشکل از تاجران^۲ است که با هزاران رابطه، با شرکت‌های بزرگ بازار جهانی مرتبط هستند. رقابت‌ها در قلمروهای وسیع، با مناسبات قدرت در حال تغییر، در هم تنیده می‌شوند.

در این شرایط، یک حادثه نظامی کنترل نشده کافی است تا ما را به آستانه جنگ برساند. بلوک‌ها از قبل ترسیم شده‌اند: ایالات متحده و گروهک «غربی-ژاپنی» همسو با آن در یک جبهه، و در جبهه دیگر چین و روسیه قرا می‌گیرند؛ و سلاح‌های اتمی که مثل نقل و نبات در هر دو جبهه موجودند. این لحظه‌ای است که ما فقط می‌توانیم این جمله از لنین را به خاطر بیاوریم: «یا انقلاب از جنگ جلوگیری می‌کند، یا جنگ باعث تحریک انقلاب می‌شود». بنابراین ما می‌توانیم حداکثر جاه‌طلبی کار سیاسی آینده را تعریف کنیم: برای اولین بار در تاریخ فرضیه اول را محقق کنیم، اینکه انقلاب از جنگ جلوگیری می‌کند، و نه فرضیه دوم که جنگ انقلاب را برانگیزد. این فرضیه دوم بود که در روسیه در چارچوب جنگ جهانی اول و در چین در چارچوب جنگ دوم تحقق یافت. اما به چه قیمتی! و با چه پیامدهای بلندمدتی! ما باید امیدوار باشیم و باید عمل کنیم. هر کسی، در هر کجا، می‌تواند شروع به سیاست‌گذاری واقعی، به معنای ارائه شده در این متن کند و به نوبه خود با اطرافیان در مورد کارهایی که انجام داده‌اند صحبت کند. همه چیز بدین شکل آغاز می‌شود.

منبع فرانسوی زبان:

[Treize thèses et quelques commentaires sur la politique aujourd'hui, par Alain Badiou](#)

ترجمه (فرانسه به انگلیسی) دیوید فرنباخ^۳

^۱ zoning

^۲ businessmen

^۳ David Fernbach